ابن مسعود (صحابى قرآن شناس و مبارز)

جواد محدّثى‏

باز هم در پى آنيم كه با يكى از چهره‏هاى برجسته ياران پيامبر و نمونه‏هاى والاى «ايمان» و «عمل» آشنا شويم و در مسير الگوگيرى، از آن اسوه خوبى و پاكى و تعهّد، درس بياموزيم. آرى... «عبدالله بن مسعود»:

آشنايى اجمالى‏

عبدالله بن مسعود، كه از او بيشتر با نام «ابن مسعود» ياد مى‏شود، از قبيله «هُذَيل»، يكى از قبايل اطراف مكه بود. گرچه سال دقيق تولد او را ننوشته‏اند، اما در سال‏هاى آغاز بعثت پيامبر، جوانى بود كه در حجاز مى‏زيست و يك بار هم پيش از مسلمان شدن، وقتى گوسفندان «عقبة بن معيط» را مى‏چرانيد، با پيامبر خدا ديدار كرد. در اين ملاقات، رسول خدا (ص) دستى بر يكى از گوسفندانش كشيد و پستان آن پر از شير شد و همراهان همه از آن خوردند، سپس پيامبر آن جوان را دعا كرد. اين كار موجب شد ابن مسعود به آن حضرت علاقه‏مند شود و به اسلام گرايش پيدا كند.(1)

اولين فروغ ايمان‏

ابن مسعود خودش نقل مى‏كند كه همراه عموهايم و گروهى ديگر براى تجارت عطريّات به مكه آمديم. ما را به عباس بن عبدالمطلب راهنمايى كردند. در اين هنگام، مردى وارد مسجد الحرام شد كه جامه‏اى سفيد بر تن داشت و محاسنى انبوه بر صورت، دندان هايش درخشنده و چهره‏اش گيرا. طرف راست او نوجوانى خوش سيما و در پشت سرش بانويى كه صورتش پوشيده بود. آنان كعبه را طواف كردند و به طرف حِجر اسماعيل رفتند. آن مرد، دستانش را بالا آورد و تكبير گفت. جوان در كنارش ايستاد و آن زن پشت سرش. قنوت و دعا و ركوع انجام دادند. اين حركات براى ما ناشناخته بود. نزد عباس كه كنار زمزم نشسته بود، رفتيم و پرسيديم:

اين آيين و مرام را پيشتر در ميان شما نديده بوديم؛ اينها كيانند و چه مى‏كنند؟

عباس گفت: او برادرزاده‏ام محمد بن عبدالله است و آن زن هم همسرش خديجه و اين نوجوان هم برادرزاده ديگرم على بن ابى طالب مى‏باشد. آنان آيينى دارند كه اكنون روى زمين جز اين سه نفر بر آن آيين نيست... .(2)

با كرامتى كه ابن مسعود از پيش ديده بود و با ديدن اين منظره نو و شگفت آور، نخستين فروغ ايمان در قلب وى تاييد و با دين جديد آشنا گرديد و پس از مدتى نزد پيامبر آمد و مسلمان شد. او ششمين نفرى بود كه به اسلام روى آورد.(3)

منادى توحيد

ابن مسعود، از همان آغاز، با سختى‏هاى راه ايمان مواجه شد و خود را براى پذيرش هر خطر و اذيتى آماده كرد و در راه ايمانش دست به هجرت و جهاد زد، تا لحظه‏اى كه به ديدار خدا شتافت.

روزى در همان سال‏هاى ابتداى اسلام، پيامبر و ياران موحّدش دور هم نشسته بودند و از اين كه كفار قريش حاضر به شنيدن كلام خدا نيستند، سخن مى‏گفتند. آن حضرت فرمود: كيست كه اين شهامت را داشته باشد و در جمع قريش، آيات وحى را بر آنان بخواند و به گوششان برساند؟

ابن مسعود اعلام آمادگى كرد. همراهان بيم داشتند كه او به دليل نداشتن قبيله قدرت‏مند و سرشناس، مورد آزار قرار گيرد و جانش به خطر افتد، اما ابن مسعود گفت: مرا آزاد بگذاريد، خدا با من است.

فرداى آن روز به مسجد الحرام رفت و در برابر حلقه‏هاى جماعت قريش، شجاعانه و با صداى رسا قرآن خواند. آيات اول سوره «الرّحمن» را كه بر آنان خواند، مشركان خشمگين شدند، به سوى او حمله كردند و وى را ضرب و شتم نمودند؛ ولى او هم چنان به خواندن آيات قرآن ادامه داد تا آن كه سر و صورتش خونين گشت.

هنگامى كه مسلمانان او را با آن وضع ديدند، گفتند: از همين بر تو مى‏ترسيديم. گفت: هرگز دشمنان خدا تا اين اندازه در نظرم حقير نبودند؛ اگر بخواهيد فردا باز هم مى‏روم و على رغم ناخوش آيندى شان، آيات ديگرى از كلام الله را بر ايشان مى‏خوانم.

گفتند: نه، كافى است. تو آن چه را كه بدشان مى‏آمد، به گوششان رساندى.(4)

ايمان و هجرت هدف دار

به فرمان پيامبر خدا (ص) عده‏اى از مسلمانان از جمله ابن مسعود به حبشه هجرت كردند تا از گزند شكنجه‏هاى مشركان در امان باشند. گرچه بازگشت مهاجران در سال هفتم هجرت بود، اما از آن جا كه در منابع تاريخى، ابن مسعود را جزء مهاجرانى به شمار آورده‏اند كه همراه مسلمانان از مكه به يثرب رفتند و به حضور او در جنگ‏هاى صدر اسلام و نبرد بدر و اُحد اشاره كرده‏اند، اين نكته بر مى‏آيد كه او زودتر از ديگران به مكه بازگشت و در كنار ياران پيامبر قرار گرفت. در باره او مثل برخى از مسلمانان ديگر، اين افتخار را نقل كرده‏اند كه: دوبار هجرت كرد و به دو قبله نماز خواند و پيامبر خدا (ص) بر بهشتى بودن او گواهى داد.(5)

حضور در جبهه‏

به اقتضاى ايمان و ضرورت جهاد با مشركان، «ابن مسعود» نيز مانند ديگر موحّدان مؤمن، در صحنه‏هاى نبرد حضور داشت. در نقل‏هاى تاريخى، از حضور او در جبهه‏هاى بدر، احد، حنين و همه غزوات ياد شده است. حتى حضور او را در جنگ «يرموك» نيز ذكر كرده‏اند؛ جنگى كه در شام و پس از وفات پيامبر خدا اتفاق افتاد.(6)

بارزترين نقل، مربوط به حضورش در جنگ بدر است كه سر ابوجهل را از بدنش جدا كرد. مورّخان مى‏گويند: ابوجهل كه از سران شرك بود، بر اثر ضربت‏هاى متعدد در جنگ بدر، در گوشه‏اى از ميدان افتاده بود. ابن مسعود سر رسيد و او را در نفس‏هاى آخر ديد، گفت: سپاس خدايى را كه تو را خوار و ذليل كرد. آن گاه پايش را روى سينه و گردن ابوجهل گذاشت. اين رفتار از سوى ابن مسعود كه جثّه‏اى كوچك و لاغر داشت، براى سركرده مشركان، ابوجهلِ مغرور و متكبّر گران آمد، از اين رو خطاب به وى گفت: اى گوسفند چران حقير! بر جاى بلندى بالا رفته‏اى، روزگار به سود چه كسى است؟

ابن مسعود گفت: گردش روزگار به سود خدا و رسول اوست. آن گاه بر خلاف خواسته او كه گفته بود سرم را چنان جدا كن كه گردن من روى آن باشد تا در ميان سرهاى ديگر، بزرگ‏تر ديده شوم، سرش را چنان از بيخ جدا كرد كه بخشى از آن روى گردن ماند. آن گاه سلاح و زره او را برداشت و نزد پيامبر آمد و خبر كشته شدن وى را به حضرتش بشارت داد.(7)

پايدارى در ولايت‏

در حوادث پس از رحلت پيامبر كه به «خلافت» مربوط مى‏شود، بسيارى لغزيدند و از موضع حق فاصله گرفتند، اما ابن مسعود از كسانى بود كه بر حق امامت و ولايت على (ع) پيوسته راسخ ماند و از عمل‏كرد نادرست خلفا انتقاد كرد.

در روزهاى نخست ماجراى غصب خلافت، دوازده نفر با مشورت اميرالمؤمنين (ع) تصميم گرفتند به مسجد رفته و در حضور مهاجران و انصار، آن چه را از پيامبر در باره جانشينى على (ع) شنيده بودند، آشكارا بگويند. «ابن مسعود» يكى از آن دوازده نفر بود كه به پا خاست و در حمايت از حق على (ع) سخن گفت.(8)

در دوران عُمَر نيز با آن كه در برابر خلافت او موضع مخالف داشت، اما براى حفظ وحدت، كمتر درگير مى‏شد و مى‏كوشيد اگر صحنه جنگى پيش آمد به جهاد برود و در عرصه‏هاى فرهنگى نيز به آموزش قرآن بپردازد. در همان زمان براى تعليم قرآن به كوفه اعزام شد و مردم را با معارف قرآن و تلاوت كلام خدا آشنا ساخت.

در دوره عثمان كه رجعت‏ها و فتنه‏ها بيشتر و انحراف از سنّت پيامبر آشكارتر شد، موضع روشن ابن مسعود عليه آن خلاف‏ها نيز صريح‏تر گشت. در آن زمان، سعد بن ابى وقّاص» والى كوفه بود و «ابن مسعود» مسئوليت خزانه دارى بيت المال را بر عهده داشت. روزى سعد مقدارى از بيت المال قرض گرفت، اما در پس دادن آن امروز و فردا مى‏كرد. ابن مسعود با او شديداً برخورد نمود و گفت و گوهاى تندى ميانشان ردّ و بدل شد.(9)

وقتى كه عثمان (خليفه سوم) «وليد بن عقبه» را والى كوفه قرار داد، برخوردها شديدتر شد، زيرا او مشرك زاده بود، اما منافقانه اظهار اسلام مى‏كرد و با جبهه حق درگير مى‏شد. حتى گاهى با حالت مستى به مسجد مى‏رفت و بر مردم نماز مى‏خواند و از هيچ خلافى پرهيز نداشت.

ميان ابن مسعود و وليد بر سر مسائل مالى و سوء استفاده حاكم از بيت المال، برخوردهاى تندى پيش آمد. وليد مى‏خواست هر چه دلش مى‏خواهد از بيت المال بردارد و كسى اعتراض نكند، اما ابن مسعود مخالف بود و چون كار به بحران كشيده شد، ابن مسعود از سرپرستى بيت المال استعفا داد و خلاف‏هاى والى را به اطلاع مردم رساند و دست به افشاگرى زد.(10)

ابن مسعود، از آن پس در جمع گروهى بود كه از عمل‏كرد فاسد اين والى انتقاد مى‏كردند و مردم را بر ضدّ او تحريك مى‏نمودند و تخلّف‏هايش را به مدينه و خليفه گزارش مى‏دادند؛ هر چند خود خليفه (عثمان) هم آلودگى‏هاى مالى فراوانى داشت و كمتر حاضر بود به اين شكايت‏ها و گزارش‏ها ترتيب اثر دهد.

برخوردهاى انتقادى ابن مسعود سبب شد كه خليفه دستور تبعيد او را از كوفه به مكانى ديگر صادر كند. در ديدارى كه خليفه با وى داشت، به او اهانت و حمله شد و وى را با كتك از مسجد بيرون كردند. يكى از مأموران خليفه به نام «ابن زمعه» او را كنار درب مسجد چنان با شدت به زمين كوبيد كه يكى از دنده هايش شكست.(11)

انس با قرآن‏

ابن مسعود، انس فراوانى با قرآن داشت و پيوسته ملازم حضرت رسول (ص) بود. آيات قرآن را از آن حضرت مى‏شنيد و مى‏نوشت و حفظ مى‏كرد و از گنجينه علوم پيامبر خدا (ص) بهره‏هاى فراوان مى‏گرفت. خود وى گفته است: من هفتاد سوره را از دهان پيامبر گرفتم، در حالى كه زيد بن ثابت (يكى از تدوين كنندگان قرآن در عصر عثمان) هنوز كودك بود.(12)

وى مى‏كوشيد در ثبت و نگارش آيات قرآن، دقيق باشد. از قول پيامبر خدا (ص) نقل شده است كه فرمود: «هر كس دوست دارد قرآن را تازه و شاداب بخواند، آن گونه كه فرود آمده است، همانند ابن مسعود قرائت كند.»(13)

ابن مسعود يكى از كسانى بود كه پس از وفات پيامبر (ص) به جمع آورى قرآن و تدوين آيات آن همت گماشت و به صورت يك جا آن را تنظيم كرد. در دوره عثمان كه مى‏خواستند همه نسخه‏ها را يكى كنند و از روى آن (نسخه مادر) چند نمونه بنويسند و به شهرهاى ديگر بفرستند، ابن مسعود نسخه خويش را در اختيار فرستاده عثمان قرار نداد، زيرا به برخى قرائت‏ها اشكال داشت. وى مى‏گفت: من بارها قرآن را از دهان پيامبر گرفتم، به خدا قسم همه اصحاب مى‏دانند كه من داناترين آنان نسبت به قرآن هستم.

در مسئله اختلاف قرائات كه آن زمان رايج بود، مردم كوفه بيش از همه به نسخه ابن مسعود استناد مى‏كردند و چون او آموزگار وارسته قرآن در كوفه بود، به او و قرائتش ايمان و اعتماد داشتند.

فرجام نورانى‏

سرانجام اين صحابى مؤمن، جهادگر و متعهّد، در بستر بيمارى افتاد. كسالت او آن چنان كه اشاره شد، بى ارتباط با شكنجه‏ها و آزارهايى نبود كه از سوى عثمان و مأموران او انجام گرفت. وى در همان حالت بيمارى هم حق مى‏گفت و افشاگرى مى‏كرد و مردم را با معارف قرآن آشنا مى‏ساخت.

عثمان هر چه كوشيد دل او را به دست آورد، نتوانست. در ايام بيمارى‏اش به عيادت او رفت و پولى در اختيار وى گذاشت و گفت: اينها حقوق توست، بگير.

ابن مسعود نپذيرفت و گفت: هنگامى كه به آن نياز داشتم از دادن حقوقم سر باز زدى، اينك كه مرا نيازى به آن نيست مى‏پردازدى!؟ من اكنون نيازى به تو و پولت ندارم. ابن مسعود تا لحظه مرگ از عثمان ناراضى و خشمگين بود.(14)

به دليل اين كه ابن مسعود نمى‏خواست از مرگش به سود عثمان بهره بردارى سياسى شود، مثل حضرت زهرا (س) وصيت كرد او را به نحوى كفن و دفن كنند كه خليفه خبردار نشود و بر جنازه‏اش نماز نخواند تا اين سند مظلوميت براى او همواره ماندگار و گويا باشد.

سرانجام او در سال 32 هجرى در گذشت و بى سر و صدا به خاك سپرده شد و چون عثمان اطلاع يافت، به شدت ناراحت شد و اعتراض نمود. عمار ياسر گفت: ابن مسعود خودش با من پيمان بسته و وصيت كرده بود كه تو را خبر نكنم.(15)

گزيده‏اى از سخنان او

در كتاب‏هاى تاريخى و حديثى، جملات حكمت‏آميز بسيارى از ابن مسعود نقل شده است كه براى تكميل بهره‏مندى از حيات پربار اين صحابى عظيم، به ذكر چند جمله از سخنان او بسنده مى‏كنيم:(16)

1 - بر شما باد قرآن، كه سفره ضيافت خداوند است. هر كه از شما بتواند از اين ضيافت الهى بهره گيرد، چنين كند.

2 - پرهيزكاران، سرورانند و فقيهان، پيشوايان، و نشست و برخاست با آنان، مايه فزونى (در علم) است.

3 - راست‏ترين سخن، قرآن است و استوارترين دست گيره‏ها، تقواست و بهترين روش‏ها، روش محمد (ص).

4 - بدترين پشيمانى، پشيمانى در قيامت است و بدترين كورى، كورىِ دل.

5 - فحش دادن به مؤمن، فسق است و جنگ با مؤمن، كفر. احترام مال مؤمن همچون احترام جان اوست.

6 - سعادت‏مند كسى است كه از ديگرى پند گيرد؛ ملاك كار به پايانِ آن است.

7 - اگر «منكَر» را ديدى و نتوانستى آن را تغيير دهى، لااقل چنان باش كه خداوند بداند در دلت از آن بيزارى.

8 - كسى كه از صحنه گناه غايب باشد، ولى در دل به آن راضى باشد، همچون كسى است كه در صحنه گناه بوده است.

پي نوشت ها:

1) الاستيعاب، ج 3، ص 987.

2) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 225.

3) علامه امينى، الغدير، ج 9، ص 11.

4) همان.

5) مامقانى، تنقيح المقال، ج‏2، ص 215.

6) همان.

7) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 142.

8) بحارالانوار، ج 28، ص 212.

9) تاريخ طبرى، ج 3، ص 311.

10) علامه امينى، الغدير، ج 8، ص 271.

11) همان، ج 9، ص 403 ؛ بحارالانوار، ج 31، ص 198.

12) همان، ص 10.

13) همان، ص 8.

14) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 170.

15) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 42 ؛ علامه امينى، الغدير، ج 9، ص 19.

16) متن عربى سخنان او را در «حياة الصّحابه» جلد سوم، صفحات 317 تا 356 بخوانيد.